

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جاوید

۰۳ سپتمبر ۲۰۱۵

باقی سمندر در رکاب دوستم بر منتقدینش می جفد

این برای هر نویسنده ای که باقی جان یا طور معروف «باقی هوشیار» را آنطوری که شخصیت اجتماعی - سیاسی (در اصل شخصیت استخباراتی) وی در بستر پر پیچ و تاب اجتماع در حال تغییر و دگرگونی کشور آتش گرفته ای ما شکل گرفته ، می شناسد ، خیلی ها دشوار است که سراسر زندگی پر ماجرا و آکنده از فراز و نشیب های استخباراتی وی را به روی صفحه کاغذ ترسیم نمایند. بنا بر همین مشکل ، من هم به طور جسته گریخته ، اگر هم شده ، از این و یا از آن گوشه و کنار زندگی آکنده از قیل و قالش پرده برداشته ، سطری چند می نگارم تا دیده شود گیش به کجا می انجامد .

باقی از آوانی که سر بلند کرد ، خودش را از دیگر هم سن و سالانش بلندتر و بهتر می پنداشت و همواره سعی می کرد در مرکز دید همگان قرار گرفته زبانزد عام و خاص گردد . در عین حال پله بینی و دورویی و دو رنگی را تجربه می کرد و از نتایج مطلوبش شاد می شد و می پنداشت سیاستمدار شده و عقلش هم از دیگران بیشتر است . حس کنجکاوای شدیدی داشت که اذیتش می کرد . می خواست از هر واقعه و از هر حادثه که در اطراف و اکنافش ، همچنان کوچه و بازار دور و بر خانه و محله اش ، همینطور در هر شهری که اقامت داشت به گفته ایرانی ها «سردربیاورد» و این به عادتش تبدیل شده بود . در پی چون و چرای اتفاقات و پدیده های ماحولش بیتابانه گام بر می داشت تا سمت و سوی آن را کشف کند . همین خصایل و یک سلسله اعراض دیگری که از خود نشان می داد سبب شد که مورد توجه شکارچیان «ریاست ضبط احوالات» وقت قرار بگیرد . از آن جایی که «پیربا نام و نشان ویسل آباد چهاردهی» صاحب «خانقاه» معروف چهاردهی ، نسبت خونی با وی داشت (طوری که نزدیکانش گفته اند : «کاکایش بود»). به کاکایش دستور داده شد تا این پسر بچه پرنیرو و فعال و خیلی ها کنجکاو ، تیز و چالاک و بی آرم را در خانقاه با خود گرفته زیر آموزش استخباراتی قرار دهد. همان بود که پسر بچه شوخ و گستاخ و دیده درای و مقتن و خبرکش شامل حلقه خدمت به خانقاه کاکایش گردید.

حال ببینیم خودش در سایت هیرویان به خاطر مرگ یک فعال استخباراتی عضو استخباراتی وزارت دفاع («میر فخرالدین آغا») چه چیز را در باره خودش افشاء نموده است :

«نخستین بار با میر فخر الدین آغا در کجا و چه وقت آشنا شدم ؟

من در سالهای ۱۳۳۵ یعنی پنجاه سال پیش از امروز و آوانی که هنوز کودکی بیش نبودم و قاعده بغدادی و حافظ شیرازی را در مسجد جامع ویسل آباد به نزد مولوی شاه مقصود و دختر فرزانه اش سایمه مقصودی (مربوط باند خلق - جاوید) شهید و خدا بیامرز سبق می گرفتم ، آنوقت ها یگان شب های جمعه میر فخر الدین آغا که هنوز شاگرد لیسه

حربی در مهتاب قلعه بود با استادش حاجی غلام حسین و دوست نزدیک شان حاجی اکبر ، در خانقاه آنهم در ویسل آباد چهاردهی به دیدن خلیفه صاحب بابہ جان - (خلیفه صاحب محمد علی جان آغا فرزند خلیفه صاحب قربان علی و ارادتمند جاذبی مولا) می آمدند .

دو تن دیگر از صوفی های وارسته که همانا قاری عبد الحمید هوانورد یا پیلوت قوای هوایی و از ده دانای چهاردهی بود و همچنان غلام حضرت خان که ارکان حرب بود و در گذر کلالی های دهمزنگ در پشت محبس دهمزنگ خانه و کاشانه اش بود ، آنها هم در خانقاه می آمدند و مشوق میر فخرالدین آغا بودند [هر دو فرد یاد شده مربوط استخبارات وزارت دفاع بودند - جاوید]. خادم خانقاه لالا پاینده بود و بعداً جان محمد خادم خانقاه گردید. لالا علی حسین که از خود زندگی نامه ای دارد و از هزاره جات تک و تنها به کابل آمده بود و در حصه انچی باغبانان با خلیفه صاحب قربان علی برای اولین بار برخورد کرده بود ، از کودکی تا آخرین رمق حیات یار و یاور خانقاه در ویسل آباد ماند. خانقاه ویسل آباد خانقاه پیرو طریقه نقشبندیه بود.

حاجی غلام حسین آغا و حاجی اکبر در آن خانقاه می آمدند و میر فخرالدین آغا را هم با خود می آوردند . آنها با سایر برادران طریقت نعت می خواندند و ذکر می نمودند و میر فخرالدین آغا هم با جوانان الهم صلی علی محمد را می خواندند. معمار باشی نیک محمد و نجار باشی محمد هاشم و حاجی غلام حیدر، حاجی عبد العلی ، حاجی عبد الواحد ، حاجی محمد کاظم ، حاجی محمد عزیز، حاجی محمد آصف ، ، حاجی صاحب نصرالدین ، صوفی ربانی ، حاجی عبد الحق ، میر محمد نبی مشهور به مجنون آغا و حاجی صاحب شهید آغالالا جان و صاحب زاده صاحب لوگر و آغا صاحب لوگر ؛ حاجی غلام سخی قفل ساز، میراجان سنگ کش ، معراج الدین رنگمال ، باشی پاینده محمد و برادرانش عطاء محمد و شاه محمد و برادران اهل دل و طریقت و موسی خان از هزاره بغل و ببرک از بغلان و نجار باشی عید محمد از توپ خانه قندهار و ایازالدین علاف از نهرین با صوفی کریم قصاب و صوفی کریم سلمان به دور یک دستر خوان به روی تابه خانه خانقاه می نشستند و در کاسه های گلی استالفی نان چاشت و یا شب را نوش جان می کردند . من با عده زیادی از برادران طریقت در خانقاه ویسل آباد آشنا شدم .

خاطرات پنجاه ساله و اندی از میر فخر الدین آغا و یاران طریقت چه در کابل ، چه در خواجه سیاران ، چه در لوگر ، چه در بغلان و چه در مزار شریف و چه در دوران تبعید و چه در دوران هجرت و غربت دارم و دردا و حسرتا که امروز حاجی میر فخرالدین آغا در بین اهل صفا و صمیمیت خانقاه نیست. جایش در همه خانقاه ها خالیست ، اما در دلها جای دارد و من در وقتی که بتوانم برغم چیره گردم و غم را به نیرو تبدیل نمایم در مورد میر فخرالدین آغا و برادران طریقت در خانقاه برای شما خواهم نوشت. یار پنجاه و یک ساله ام رفت و به خدا بیوست. بدینوسیله یکبار دیگر به همه دوستان و عزیزانی که میر فخرالدین آغا را از نزدیک می شناختند و یا به صدای ملکوتی وی آشنا بودند ، از ژرفای دلم تسلیت می گویم.... انشاءالله بهشت برین جایگاه منزل آخرتش»

(میر فخرالدین در دهلی مصالحه ملی نجیب را تبلیغ و جوانان را برای عودت به وطن تشویق می کرد وی تا وقت سقوط نجیب وظایف استخباراتی خود را به وجه احسن انجام می داد)

باقی جان بنا به فرموده خودش مدت پنجاه سال زیر فرمان نفر بالائی خود که عامل با صلاحیت «ضبط احوالات» بود زیر پوشش کار و بار در خانقاه ها به هر شهر و دیار کشور که لازم دیده می شد ، فرستاده می شد . طبق دستور مرشد خانقاهی اش درسرای های مختلف تجارتهی شهر کابل (از جمله «سرای شاهزاده» ، «سرای هزار بز» ، «سرای احمد شاهی» و سایر سرای ها شهر) با تاجران مشکوک که مراوده تجارتهی با پاکستان داشتند ، کار می کرد . درتظاهرات جریان های مختلف به خصوص تظاهرات شعله جاوید داخل شده می کوشید با نخبه های جریان در تماس شده خودش را به مثابه فعال سیاسی مطرح نماید . بیشتر می کوشید با محمودی ها نزدیکی داشته باشد چنانچه با چند

تن از آنان از جمله داکتر هادی محمودی وزنده یاد داکتر رحیم محمودی وسایر اعضای فامیل محمودی ها خودش را نزدیک کرده سر انجام این نزدیکی ها و (حضور پربارش را در « کمیته مرکزی اتحاد مارکسیست لنینیست های افغانستان » - «املا» به رهبری داکتر هادی محمودی را ما همه شاهد بودیم .

وی زمانی خود را خاک و خاکسار می نامید ، اما بعد از تشکیل املا مدتی تحت نام « سمندر» با اجازه داکتر هادی محمودی و یا بدون اجازه وی از نام مستعار داکتر هادی استفاده می کرد . تا شد به طور رسمی « باقی سمندر» .
استفاده از نام سمندر به دو دلیل با مشوره خاد صورت گرفته بود : یکی این که می دانستند که داکتر هادی محمودی با راحت طلبی که دارد هرگز متوجه چنین مسأله ای نخواهد شد ، و اگر متوجه هم گردد در سازمان چند نفره «املا» ؛ تالیست وتمویل کننده «املا» در واقع همه کاره و دست راست خود را از دست نخواهد داد و از طرف دیگر خاد می خواست باقی را به جای «سمندر راحت طلب» در رأس «املا» قرار دهد تا بدینوسیله راه نفوذ در تمام سازمان های چپ انقلابی را توسط وی هموار سازند و خود باقی هم به خاطر به چنگ آوردن نوشته های سمندر تلاش می نمود تا در نبود داکتر هادی خان تمام نوشته هایش را که به نام مستعار «سمندر» قبلاً چاپ شده بود به نام خود ثبت تاریخ کند و با مطرح نمودن خودش با این پروژه خاد کاملاً بر وفق ادعای دانائی واحاطه بر تئوری های مارکسیستی لنینستی اش همخوانی داشت .

راجع به کار نامه های باقی سخن فراوان است ، اما من می خواهم باقی را از بُعد اطلاعاتی مورد شناسائی قرار دهم که تا کنون کمتر کسی بدان پرداخته است تا هموطنان فریب این شیاد را نخورند . باقی که اکنون زیر نام پشتون ستیزی در رکاب دوستم مشغول جهاد امریکائی علیه مخلوقات بی شاخ و دم امریکائی است ؛ بعد از تجاوز امریکا وناتو بر افغانستان غیر از تفرقه انداختن بین اقوام شریف کشور مانند آموزگاران پرچمی وستمی خود لطیف پدرام ها ومحبوب الله کوشانی ها کار دیگری ندارد وبدینوسیله می خواهد در همه جا سر زبانها باشد ، گریستن ویخن پاره کردن بر مرده ربانی وزمانی بر مرده قاجاقچی معروف جنرال داوود داوود به علاوه دفاع تباری از خاینین خودی برای مطرح بودن خودش وسخنرانی هایش در محافل ومجالس (سیاسی واستخباراتی) خصوصی ومهمانی های شورای نظاری ها به خاطر به جای آوردن پاس نمک شان نیز از همین سنخ به شمار می رود .

یکی از خیانت های نادر غدار وعامل استعمار انگلیس وخانواده اش ؛ فعال ساختن دم ودستگاه خانقاه ها برای تحمیق توده ها وجمع کردن اطلاعات به وسیله ملا وروحانی وغیره انگل های جامعه همچنان پخش سیاست های دولت در میان مردم بود که خانواده باقی هم از راه خانقاه با دستگاه جاسوسی دولت («ضبط احوالات») در ارتباط قرار گرفت .
امان الله خان اکثر ملا امامان وصاحبان خانقاه ها وتکایا را انگلیسی ویا خدمتگزار انگلیسها تشخیص واز خدمات دولتی طرد کرده بود و ملا های دیو بندی را از مساجد رانده بود اما ؛ خانواده نادر با مشوره انگلیس ها دوباره مرکز ثقل کار جاسوسی خود را در مساجد، خانقاه ها وتکایا قرار دادند زیرا ، مساجد وخانقاه ها وتکایا محلاتی بودند که مردم اکثراً در تمام اعیاد مذهبی ، ختم ، فاتحه و پنج وقت نماز در این محلات رفت وآمد داشتند . دولت اکثریت ملا ها و ملا امامان، مساجد وخانقاه ها وتکایا را به خدمت خود گرفتند وانگلیسها هم عده ای از جواسیس مجرب خود چون ، شاه جی والله نوازخان ملتانی را برای مشوره وکنترول در اختیار دولت قرار دادند .

این برای دولت بسیار به صرفه بود که گزارشات جواسیس پراکنده در یک محل ویا یک ولسوالی ویا یک ولایت به دست ملا امامان ویا پیر ومرشد سپرده شود که در همان مناطق سکونت داشتند که هم پوششی است طبیعی وهم جواسیس خرد وریزه به این صورت افشاء نمی گردید وضمناً از نگاه مادی هم به نفع دولت بود که پول مصارف دفتر ودیوان را صرفه جوئی می کرد و

خانقاه « ویسل آباد» هم یکی از ده ها محلی بود که به کار استخباراتی مصروف بود که این خانقاه به خانواده آقای سمندر متعلق بود . (کاکای آقای سمندر) امور خانقاه را اداره می کردند و اطفال این ها هم به همین شغل سوق داده می شد که بعداً در اجتماع جای بزرگان خانواده را اشغال می کردند و نسل نو این جواسیس را دولت و ضبط احوالات به مکاتب فرستادند تا در بین کثله وسیع شاگردان مکاتب گماشته های خود را داشته باشند و با علوم جدید هم آشنا شوند و این قشر تحصیل کرده که با علوم جدید سر و کار پیدا کردند برای دولت بسیار کارا تر بودند زیرا ؛ مکاتب و پوهنتون ها به محراق مخالفت ها و کانون های پرورش ضد استبداد سلطنتی مبدل گردیده بودند . دولت فرزندان جواسیس خود را در احزاب و سازمان های سیاسی نو بنیاد (غیر از خلق و پرچم) که هنوز از نفوذ جواسیس به داخل سازمان های شان چیزی نمی دانستند و این پدیده شوم تا حال هم دامن بسیاری از تشکلات ضد دولتی را فرا گرفته است (اگر ده ها بار دولت ها تغییر بخورد نهاد های اطلاعاتی دست ناخورده از یکی به دیگری به میراث می رسد تنها با واژگون ساختن ماشین کهن دولتی همه این پدیده های شوم هم واژگون می گردد) می فرستادند و مطابق ضرورت نهاد های استخباراتی تا رده های بالائی این سازمان ها زمینه ارتقای شان مساعد می گردید که به این ترتیب خلق و پرچم هم با هدایت و مشوره کاجی بی (که سر تا پای ، ضبط احوالات و استخبارات وزارت دفاع افغانستان را از درون تسخیر کرده بود) صد ها جاسوس خرد و بزرگ را به داخل سازمان های رقیب و مخصوصاً چپ انقلابی فرستادند که ضربات مرگبار آن تا امروز محسوس می باشد .

داوود خان تمام دم و دستگاه استخبارات - این میراث شوم خانواده اش را بعد از کودتا دست نخورده تحویل گرفت و در مدت زمامداری خود در تکامل و توانمندی آن سعی فراوان نمود و بعد از داوود خان دستگاه مذکور برای خلق و پرچم اما ، در حقیقت برای روس ها به میراث رسید که در زمان اشغال کشور این دستگاه مخوف با شاخ و پنجه استخبارات خارجی آن از جمله کارا ترین استخبارات منطقه به شمار می رفت و بعد از فرار روس ها از افغانستان بخش داخلی استخبارات « خاد » به خصوص بخش خارجی آن تحت اثر روس ها تا امروز باقی مانده است و بخش داخلی آن بعد از فروپاشی شوروی (مطابق دستور روس ها و به طور کاملاً مخفیانه) خدمات خود را برای حکومت مجاهدین و فعلاً حکومت های دست نشانده محصول تجاوز عرضه داشتند که پست های عمده این دستگاه را رهبری می کنند . عده ای از این جواسیس در حکومت امریکائی کرزی وعین وغین ؛ چون اتمر و امرالله صالح به پست های وزارت هم رسیدند . این دستگاه جاسوسی که خون ده ها هزار افغان وطن پرست را بر زمین ریخته اند تا امروز به اشکال مختلف به کار و بار اطلاعاتی در بین هموطنان در اقصی نقاط جهان مصروف است .

آقای سمندریکی از منسوبین همین دستگاه های در ظاهر دینی؛ اما در اصل اطلاعاتی کار خود را در جنبش چپ انقلابی آغاز کرد که بعد هادر اثر انشعابات عدیده در جنبش دموکراسی نوین، مسؤولان استخباراتی اش وی را برای کار و بار استخباراتی (اطلاعاتی) در بیرون از کشور انتخاب کردند تا محصلان افغان (دانشجویان) را که تحت تأثیر جنبش نیرومند بین المللی و کنفدراسیون جهانی آن زمان اتحادیه های خود را ایجاد کرده بودند، زیر نظر داشته باشد و اطلاعات آن ها را به دستگاه ضبط احوالات آن زمان بفرستد که بعد از کودتای ننگین ثور استخبارات داوود خان را خلقی ها و پرچمی ها ، در اصل روس ها به میراث بردند که آقای سمندر هم در خدمت اکسا و به ترتیب کام و خاد در آمد و اطلاعات خود را برای آمرین و اربابان تازه خود انتقال می داد . زمانی که کودتای ننگین ثور در افغانستان به پیروزی رسید . بعد از پیروزی کودتای ثور سازمان های از هم پاشیده از بنده شعله جاوید خود رامنسجم ساختند تا در مبارزه علیه وطفروشان خلقی پرچمی سهم بگیرند که انسجام گروه ها از دید روس ها پنهان نماند ، مخصوصاً نقش برجسته محصلانی که از المان برای مبارزه به کشور عودت کرده بودند . باقی برای کار در بین این ها که قبلاً در المان همراه شان شناخت و روابط دوستانه برقرار کرده بود به کابل خواسته شد که با جانفشانی باقی و چند تن دیگر از

جمله داکتر غفور سنا زیر نام مستعار پولاد و نفوذ کردن شان در سازمان اخگر تمام اعضای مرکزیت اخگر و کادر های آن سازمان همه گرفتار شکنجه و اعدام گردیدند .

آقای سمندر!

تعدادی از هموطنان ما که درگذشته شما را منحیث یک شعله ئی می شناختند با لباس صاحب منصبی، شما را در وزارت داخله رژیم کودتای ثور (در حالی که کلاشنیکوف به دست تان بود) دیده بودند که به جواب سوال یکی از آن ها گفته بودی که یک انقلابی باید با هر لباس در همه جا باشد . باقی نه تنها در گرفتاری و شکنجه اعضای سازمان اخگر دخیل است بلکه نظر به نوشته خودش در کابل پرس تحت عنوان سلام به خوانندگان ارجمند کابل پرس سلام به آقای عبیدالله از گرفتاری اش در قیام مسلحانه بالاحصار در اسد ۱۳۵۸ این چنین یاد کرده :

«در سال ۱۳۵۸ خورشیدی بعد از خیزش مسلحانه جوانان در چندو اول و خیزش مسلحانه عساکر در بالاحصار کابل در چهاردهم اسد ۱۳۵۸ خورشیدی - من به چنگال دژخیمان اگسا و اسدالله سروری و داماد حفیظ الله امین - اسدالله امین گرفتار شدم و قرار گرفتم و شب ها و روز های را در حالی در دناک و تاریک سوسیال فاشیستها سپری نمودم و حوادث بعدی را اگر بنویسم مثنوی و چهل من کاغذ خواهد گردید»

در حالی که در یکی از نوشته های دیگرش گفته بود که در آن زمان من خدمت عسکری را سپری می نمودم :
«نظر به لطف و محبت شاد روان غلام حضرت خان به سمت نفر خدمت جگرن محمد اسماعیل خان واحدی از رفتن و حاضری دادن هم بسا از ماه مرخص بودم و یگان دفعه برای این که اسماعیل خان زیر فشار نباشد و نیاید به مطبعه هم می رفتم و با خلیفه محمدالله بلوچ ... قروانه هم می خوردم»

آقای سمندر چه حکمتی در کارتان است که به دروغ متوصل می شوید و راست نمی گوئید ؛ که اربابان روسی ات شما را (که با هویت چپ انقلابی مشهور و معروف تان ساخته بود) با زندانیان مبارز و فداکار بالاحصار یکجا زندانی ساخت تا اعتماد آنان را جلب نموده راز های ناگفتنی شان را، با مهارت و تجربیاتی که در این رشته کسب کرده اید به چنگ بیاورید .

آقای سمندر اکنون که یکی از جنایتکاران جنگی معاون رئیس جمهور، (دوستم - قبلاً عضو کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» و «قهرمان ملی» ساخته شده توسط ببرک کارمل میهن فروش) و سایر گلم جمع ها را در کنارت داری ؛ و گویا هیچ غم نداری تا می توانی در رکاب دوستم بر منتقدانت جف بزن و جف بزن ! مگر به یاد داشته باش و هرگز فراموش نکن که روزی تو و دوستم و سایر جنایتکاران هم تبارت به خاطر اعمال ضد انقلابی و میهن فروشی تان به کیفر می رسید .